

داستان اصحاب اخدود

داستان اصحاب اخدود در سوره بروج آیات 1 تا 8 چنین آمده است...



داستان اصحاب اخدود در سوره بروج آیات 1 تا 8 چنین آمده است :

وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ، وَ الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ، وَ شَاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ، قَتِلَ أَصْحَابُ الْأَخْدُودِ، النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ، إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ، وَ هُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ، وَ مَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ

ترجمه: سوگند به آسمان دارای برج های بسیار، و به روز موعود، و به همه بینندگان آن روز و به خود آن روز که همه شاهد آن می شوند، که ستمگرانی که برای سوزاندن مومنین چاله‌هایی پر از آتش می‌ساختند هلاک شدند، آتشی که برای گرفتنش وسیله‌ای درست کرده بودند، در حالی که خودشان برای تماشای ناله و جان دادن و سوختن مومنین بر لبه آن آتش می‌نشستند، و خود نظاره‌گر جنایتی بودند که بر مومنین روا می‌داشتند، در حالی که هیچ نقطه ضعفی و تقصیری از مومنین سراغ نداشتند بجز اینکه به خدا ایمان آورده بودند.

ذونواس مبارزه شدیدی با دین مسیحیت ، آغاز کرد و برای از بین بردن آن ، به کوشش و فعالیت وسیعی دست زد

ذونواس آخرین پادشاهی است که از طایفه(حمیر)به سلطنت رسید و رهبری امور مردم را به دست گرفت .

او دین یهود را پذیرفت و آن را دین رسمی ، اعلام کرد در حالیکه یهودیت با آمدن حضرت عیسی(ع)از بین رفت و خط بر آن کشیده شد.

ذونواس مبارزه شدیدی با دین مسیحیت ، آغاز کرد و برای از بین بردن آن ، به کوشش و فعالیت وسیعی دست زد، یهودیان را محترم می‌شمرد و مسیحیان را بی رحمانه گردن می زد و نابود می ساخت.

او تصمیم قطعی گرفته بود که دین یهود را در سراسر کره زمین، دین رسمی بشر قرار دهد و سایر ادیان را نابود گرداند، و برای انجام این مقصود، از هیچ گونه اقدامی خودداری نمی کرد، به هر شهر و کشوری که دینی غیر از دین یهود وجود داشت ، لشکر کشی می کرد و اهالی آن را مجبور به ترک دین خود و پیروی از دین یهود می نمود.

روزی به او خبر دادند که اهالی نجران ، آیین مسیح را پذیرفته اند و جز چند نفر انگشت شمار، همه از یهودیت روی گردانده اند.

این خبر، چنان ذونواس را ناراحت و غضبناک کرد که خواب و آسایش بر او حرام شد و در همان لحظه آماده جنگ با نجرانیان گردید.

سپاه خود را تجهیز نمود و با ارتش بی شماری ، به سوی نجران حرکت کرد. از شنیدن خبر مسیحی شدن نجران ، عصبانی شد و برای آن مردم بینوا تصمیم های خطرناکی گرفت .

کم کم سپاهش ، به نجران نزدیک شد و بیرون آن ساکن شدند. ذونواس مأموری به نجران فرستاد و مردان و اشراف آن را احضار کرد. وقتی بزرگان به دیدن او آمدند، به آنان چنین گفت :

به من خبر رسیده که اهالی نجران با گمراه کردن یک مرد مسیحی به نام (دوس) از آیین یهودیت دست کشیده اند و به دنبال کیش(دین) مسیحیت رفته اند. اینک من با این سپاه مجهز آمده ام تا یک با دیگر دین یهود را در این منطقه برقرار سازم و اساس مسیحیت را از میان براندازم. غرض از احضار شما آن است که، شما بزرگان و خردمندان نجران بروید دور هم بنشینید، تبادل نظر کنید و یکی از این دو راهی که من به شما می گویم برای خود انتخاب نمایید:

من در درجه اول به شما پیشنهاد می کنم که به دین سابق خود یعنی آیین یهودیت برگردید و از این انحراف توبه کنید.

اگر حاضر به پذیرفتن این پیشنهاد نیستید، بدانید که شما را به سخت ترین وجه، مجازات می کنم و یکی از شما را باقی نمی گزارم.

بزرگان نجران، با روحیه ای قوی و بیانی محکم که از یک ایمان راسخ حکایت می کرد در جواب آن مرد سرکش چنین گفتند:

ما را احتیاجی به مشورت و تبادل افکار نیست. ما دین حق را یافته ایم و پیروی آن را قبول کرده ایم. در راه دین از هیچ نوع عذابی باک نداریم و جانبازی در راه حق و حقیقت را بهترین افتخار می شماریم.

ذونواس که انتظار چنین پاسخی نداشت؛ دستور داد گودال هایی (اخذود) در زمین کنند. در آن گودالها آتش عظیمی افروختند. آنگاه خود و سپاهیان در کنار گودال ها به تماشا ایستادند. سپس دستور داد ممین را حاضر کنند. مامورین او در نجران جستجو می کردند و هر کس به آیین مسیح ایمان آورده بود، می آوردند و در میان آتش می افکندند.

جمعی را در آتش سوزانید، گروهی را با شمشیر به قتل رسانید، عده ای را گوش و دست و پا برید و نجران را از مسیحیان خالی کرد.

در این حادثه بیست هزار نفر را ذونواس از بین برد و بار دیگر دین یهودیت را در نجران برقرار ساخت.

یکی از مسیحیان نجران وقتی جریان ذونواس و قتل عام مسیحی ها را دید همان ساعت بر اسب راهواری نشست و راه روم را در پیش گرفت.

شب و روز راه پیمود. از دشتها و بیابانها گذشت. کوه ها و تپه ها را از زیر پا گذرانید، تا خود را به دربار قیصر، امپراتور روم رسانید و حادثه دلخراش نجران را مو به مو برای قیصر نقل کرد و برای سرکوبی از او استمداد نمود.

نجاشی با سپاهش برای جنگ با یمن آماده شد، وقتی به حوالی یمن رسید ذونواس با لشگر خود آنها را استقبال کرد و جنگ های خونینی میان سپاه یمن و حبشه رخ داد

چون قیصر نصرانی بود، از شنیدن حادثه نجران افسرده شد و به آن مرد گفت: کشور شما با ما خیلی فاصله دارد و لشگر کشی خالی از اشکال نیست ولی من نامه ای به نجاشی پادشاه حبشه می نویسم و سرکوبی ذونواس را به عهده او می گذارم. زیرا نجاشی هم تابع دین مسیح است و هم با یمن و مرکز فرمانروایی ذونواس مجاور است و برای او جنگیدن با ذونواس آسان است.

به این ترتیب قیصر نامه ای به نجاشی نوشت و سرکوبی ذونواس و همچنین یاری کردن دین مسیح را از او خواستار شد.

آن مرد نامه قیصر را گرفت و به سوی حبشه سفر کرد. چون به دربار نجاشی رسید، نامه را تقدیم کرد و ضمنا از بی رحمی و وحشیگری ذونواس و سپاهش مختصری تعریف کرد.

نجاشی با سپاهش برای جنگ با یمن آماده شد، وقتی به حوالی یمن رسید ذونواس با لشگر خود آنها را استقبال کرد و جنگ های خونینی میان سپاه یمن و حبشه رخ داد ولی جنگ به نفع نجاشی خاتمه یافت و ذونواس و جمعی از یهودیان را از دم شمشیر گذرانید و یمن را جزء حبشه ساخت.

با کشته شدن ذونواس بازار یهودیت کساد شد و بار دیگر آیین مسیح رواج یافت و دین رسمی اعلام گردید.